

بررسی نوستالژی در شعر حمید مصدق

نجمه نظری*

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی‌سینا، همدان

فاطمه کولیوند**

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی‌سینا، همدان

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۰۸/۱۵، تاریخ تصویب: ۱۳۸۹/۱۱/۲۵)

چکیده

یکی از مباحث مطرح در روان‌شناسی «نوستالژی» است که ارتباطی قوی با حافظه و خاطره دارد. حسرت گذشته‌های شیرین و تقابل زمان حال با این گذشته، نوستالژی نامیده می‌شود. مفهوم نوستالژی، تاریخی به قدمت هبوط حضرت آدم (ع) دارد و از دیرباز، درون‌مایه بسیاری از آثار ادبی را به خود اختصاص داده است. حمید مصدق نیز از جمله شاعران معاصر است که حسرت گذشته‌های خوش از دست‌رفته، در شعرش به‌صورتی برجسته دیده می‌شود. نوستالژی در شعر مصدق، بیش از همه در عاشقانه‌هایش و به‌صورت فردی نمود می‌یابد. از سوی دیگر، نوستالژی جمعی را در سروده‌های سیاسی-اجتماعی این شاعر و در یادکردش از روزگار حاکمیت دادگری، آزادی و امنیت و همچنین، در حسرت به دوران زندگی آدم (ع) در بهشت و آرزوی بازگشت به دوران نخستین بشر و روزگار دوری از آلودگی و ناپاکی، می‌توان دید. مقاله حاضر بر آن است تا به بررسی نمودهای نوستالژی در سروده‌های این شاعر بپردازد.

کلیدواژه‌ها: حمید مصدق، شعر، حسرت گذشته، نوستالژی فردی،

نوستالژی جمعی

*. E-mail: nazari.najme@yahoo.com

** E-mail: F.kolivand@gmail.com

مقدمه

حمید مصدق - شاعر معاصر - در سال ۱۳۱۸ در شهرضا متولد شد. او تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در اصفهان گذراند. مصدق در دبیرستان همراه با کسانی چون محمد حقوقی، بهرام صادقی و هوشنگ گلشیری، به فعالیت‌های ادبی روی آورد. وی پس از دریافت مدرک دیپلم به تهران رفت و بعد از اتمام تحصیلاتش در مقطع کارشناسی ارشد در رشته حقوق، به‌عنوان وکیل دادگستری در تهران مشغول به کار شد. مدتی پس از آن، مصدق به عضویت هیئت علمی دانشکده حقوق دانشگاه علامه طباطبایی درآمد و تا پایان عمر در این سمت بود. اگرچه سال‌های پایانی زندگی مصدق بیشتر از ادبیات و شعر، به تدریس حقوق و شغل وکالت اختصاص داشت، با این حال، علاقه او به ادبیات و روحیه پرشور و اجتماعی‌اش موجب ارتباط گسترده او با اهل ادب و برگزاری و شرکت در جلسات و نشست‌ها و انجمن‌های ادبی بود.

در دهه چهل، مصدق همگام با بسیاری از اهل ادب به سرودن اشعار سیاسی-اجتماعی روی آورد و دو منظومه «درفش کاویان» (۱۳۴۱) و «آبی، خاکستری، سیاه» (۱۳۴۳) را سرود. منظومه دوم که درون‌مایه‌ای سیاسی-عاطفی دارد، رواج و شهرت گسترده‌ای یافت.

منظومه بعدی مصدق که «در رهگذار باد» (۱۳۴۷) نام دارد نیز بازتاب اوضاع سیاسی-اجتماعی کشور در دهه چهل است. حسرت آرزوها و امیدهای بربادرفته و گذشته دور پرافتخار، در عصری که فریب و دروغ و سیاهی بر کشور چیره شده، در این منظومه برجسته است.

در سال ۱۳۵۸، مجموعه «از جدایی‌ها» منتشر شد؛ اثری رمانتیک و عاشقانه همراه با گریز و گله از جفای روزگار. در این اثر، رگه‌هایی از تعهد اجتماعی نیز دیده می‌شود. اثر دیگر مصدق با عنوان «سال‌های صبوری» (۱۳۶۹) محتوایی سیاسی و عاشقانه دارد. آخرین مجموعه شعر این شاعر، «شیر سرخ» (۱۳۷۶)، نیز درون‌مایه سیاسی-اجتماعی دارد.

از لحاظ زبانی، مهم‌ترین ویژگی شعر مصدق، سادگی و صمیمیت است. «سادگی زبان این شاعر، او را در کنار شاعرانی چون مشیری و توللی قرار می‌دهد» (زرقانی، ۱۳۸۳: ۶۳۵). حمید مصدق در سال ۱۳۷۷ درگذشت. پیش از پرداختن به مفهوم نوستالژی در شعر مصدق، لازم است توضیحی مختصر درباره‌ی این اصطلاح و ارتباط آن با ادبیات داده شود:

نوستالژی

نوستالژی اگرچه در اصل یک اصطلاح پزشکی و متعلق به علم روان‌شناسی است، اما قرن‌هاست درون‌مایه‌ی آثار ادبی بسیاری را به‌خود اختصاص داده است. Nostalgia واژه‌ای فرانسوی است که در فرهنگ‌ها به‌معنای «حسرت گذشته، احساس غربت، غم غربت» (باطنی، ۱۳۸۰: ۵۷۲) و «دل‌تنگی از دوری از میهن و درد دوری از وطن» (زمردیان، ۱۳۷۳) و «فراق، درد دوری، درد جدایی، احساس غربت، غم غربت، حسرت گذشته، آرزوی گذشته» (آریانپور، ۱۳۸۰: ج ۴، ۳۵۳۹) آمده است. می‌توان گفت نوستالژی حسرتِ ازدست‌رفته‌ها و شکایت از زمان حال در تقابل با گذشته است. این حسرت که می‌تواند فردی یا جمعی باشد، ارتباطی قوی با خاطره دارد. خاطرات شیرین کودکی و جوانی، یاد ایام وصال و ... در حیطه‌ی نوستالژی فردی و یادآوری خاطرات جمعی یک قوم که ریشه در تاریخ، فرهنگ و اساطیر آن قوم و ملت دارد، در حیطه‌ی نوستالژی جمعی جای می‌گیرد. نوستالژی جمعی گاه نوع بشر را شامل می‌شود؛ مانند حسرت دورشدن از طبیعت و دوران یگانگی انسان با آن. این مضمون را در آثار رمانتیک‌های غربی، مانند گوته^۱، کوپر^۲ و دلیل^۳، می‌توان دید (فورست، ۱۳۸۰: ۵۳).

نخستین بار، کارل گوستاو یونگ - روان‌شناس سوئیسی - به ارتباط میان اساطیر و ناخودآگاه جمعی اشاره کرد. یونگ اصطلاح کهن‌الگو یا صورت ازلی را برای تصاویر بدوی‌ای که در ناخودآگاه قومی بشر جای دارد، به‌کار برد. «این تصاویر به شکل اسطوره، مذهب، خواب، اوهام شخصی و در نهایت، نمودهایی در آثار ادبی انعکاس می‌یابند» (داد، ۱۳۸۰: ۲۰۳).

در حقیقت، نوستالژی در پیوند با خاطره، تاریخ و اسطوره معنا پیدا می‌کند و این همه، بر پایه آگاهی است. انسان حسرت‌زده، انسانی است آگاه. کافی است با در نظر داشتن این اصل، به گستره وسیع ادب عرفانی، حماسی و غنایی بنگرید تا فریادها و گاه، مویه‌های روح حسرت‌زده را از ورای سطرها و ابیات بشنوید. «بد نیست بدانیم که غربی‌ها دو سنت کم‌وبیش جداگانه در برخورد با حسرت‌زدگی دارند؛ نخست به پزشکی برمی‌گردد و حسرت‌زدگی را با افسرده‌جانی یا سودازدگی و نظریه طبایع یا اخلاط چهارگانه مرتبط می‌داند ... سنت دیگری هم برای تحلیل حسرت‌زدگی هست که از سده هفدهم آن را یک ارزش اخلاقی مثبت برای اشخاص فهیم و حساس می‌دانست که در برابر هول و هراس‌های عالم به نومی‌دن جنون‌آمیز پناه می‌برند» (ترانر، ۱۳۷۷: ۲۵۰).

نوستالژی در شعر حمید مصدق

در میان مکاتب ادبی غرب، بارزترین جلوه نوستالژی را در رمانتیسم می‌توان دید. «بازگشت به گذشته»، یکی از مشخصه‌های مکتب رمانتیسم است؛ انسانی که با زندگی صنعتی، آرامش روحی و سادگی زندگی روستایی و یگانگی با طبیعت را از دست داده و خواهان گریز به ناکجاآباد، به کودکی، به رؤیاها و شیدایی است؛ انسانی که تشنه بازگشت به دامن طبیعت و زندگی رها و آزاد از رنج و دغدغه است (ثروت، ۱۳۸۷: ۷۷)؛ از این‌روست که می‌توان یکی از علل اصلی «رواج غم غربت و دلتنگی در شعر معاصر را پیشرفت‌های سریع و حیرت‌آفرین تمدن و صنعت دانست» (عالی عباس‌آباد، ۱۳۸۷: ۱۶۰).

حمید مصدق از جمله شاعران معاصر است که برخی ویژگی‌های مکتب رمانتیسم، مانند ستایش عشق، آزادی، غم، احساس، تخیل، طبیعت‌گرایی و بازگشت به گذشته، در سروده‌هایش جایگاهی خاص دارد. در شعر مصدق هم رمانتیسم تغزلی و هم رمانتیسم سیاسی- اجتماعی حضور برجسته دارد. در واقع، «عشق» و «سیاست» دو درون‌مایه اصلی شعر مصدق است که در غالب سروده‌های او در تلفیق با یکدیگر دیده می‌شود. برخی منتقدان، منظومه «آبی، خاکستری، سیاه» را «تلفیق عاطفی شگفت عشق و سیاست» می‌دانند (لنگرودی، ۱۳۷۰: ۳۲). حمید مصدق خود در

این باره چنین می‌گوید: «من تأثیر مسایل اجتماعی را در زبان لیریک بیشتر می‌پسندم تا بیان خشک حماسی» (زرقانی، ۱۳۸۳: ۶۳۷). این توجه هم‌زمان به عشق و سیاست، موجب شد مصدق به‌عنوان شاعری اعتدالی مورد توجه جوانان قرار گیرد. به‌اعتقاد محمدعلی سپانلو، شعر مصدق در واقع یادآور شاخه اعتدالی جوانی نیماست که مشخصاتش عبارت است از: میل به خوش‌آهنگی و موسیقایی‌بودن کلام، میل به رمانتیک عاشقانه، دیدن مسائل اجتماعی و سیاسی با دید رمانتیک و ... (ابومحبوب، ۱۳۸۰: ۴۹).

یکی از مضامینی که در هر دو حیطه شعر مصدق به چشم می‌خورد، نوستالژی و حسرت گذشته است. مصدق پیوندی عمیق با خاطرات و گذشته دارد و در شعرش هر جا که اقتضا کند، گریزی به آن می‌زند؛ از این‌رو، واژه «خاطره» در شعر او بسامد بالایی دارد:

- همیشه خاطره خوب تو گرامی باد! (از جدایی‌ها: ۳۰۶)
- ای خاطرات روزهای گرم و شیرین! (شیر سرخ: ۴۰۴)
- اما حصار خاطره را ... ویران که می‌تواند؟ (در رهگذار باد: ۱۷۵)

پناه‌بردن به گذشته و خاطرات خوش آن در شعر مصدق، بازتاب نارضایتی او و اعتراض به وضعیت موجود است؛ همچنان‌که در مکتب رمانتیسم دیده می‌شود؛ به‌عنوان مثال، ارنست فیشر رمانتیسم را چنین تعریف می‌کند: «جنبشی اعتراضی؛ اعتراضی پرشور و متناقض بر ضد جهان بورژوازمایه‌داری، جهان آرزوهای بریادرفته، جهان زنده کسب و سود» (سه‌یر، ۱۳۸۳: ۱۲۶).

همچنان‌که گفته شد، رمانتیسم نوعی ستیز با واقعیت موجود است، از این‌رو، با نوستالژی ارتباطی تنگاتنگ دارد. نارضایتی از وضع موجود و پناه‌بردن به خاطرات خوش گذشته موجب می‌شود انسان به‌مدد تخیل خود، تصویری مطلوب و آرمان‌شهری از گذشته در ذهن خود ترسیم کند. بدین ترتیب، نوستالژی با آرمان‌شهر گذشته‌گرا پیوند می‌خورد. نمونه بارز این پیوند را در سروده‌های مهدی اخوان ثالث می‌توان دید.

نوستالژی، مشخصه بارز عشق مصدق

عشق ورزیدن ویژگی خاص دنیای انسان‌هاست که از آغاز آفرینش تاکنون، با جلوه‌های رنگانگ، نامکرر و دلنشین خود، رنج حیات را برای انسان تحمل‌پذیر کرده است. عشق و زیبایی، همواره همراه و مکمل یکدیگر بوده‌اند. از نظر افلاطون، عشق عبارت است از اشتیاق به داراشدن خوبی برای همیشه. او هدف عشق را نه زیبایی، بلکه بازورساختن زیبایی می‌داند (مختاری، ۱۳۷۷: ۶۸).

همچنان که پیش‌تر گفته شد، در سروده‌های حمید مصدق، «عشق» یکی از دو مضمون اصلی در کنار «سیاست» است. «حمید مصدق با روحیاتی که داشت، همواره به عشق اهمیت می‌داد و این نکته در اشعارش نیز به خوبی بازتاب دارد ... دکتر صنعتی می‌گوید: «حمید دوست داشت که از لحظات زندگی‌اش لذت ببرد، به جای اینکه برای مرگ خودش گریه کند و چیزی که کمکش می‌کرد، این کار را بکند، عشق بود ... حمید عاشق بود، این عشق، به زندگی بود، به فرد خاصی بود، به شعر بود» ... به قول آقای حقوقی، حمید ناخودآگاه عاشق بود» (ابومحبوب، ۱۳۸۰: ۴۰). از سوی دیگر، عشق مصدق با غم، حسرت، دل‌تنگی و آرزو پیوندی عمیق دارد و یادآور عاشقانه‌های شاعران رمانتیک، مانند گوته است. اشعاری چون «افسوس»، «بهار غربت»، «تک درخت»، «امید وفا» و ... سروده‌هایی هستند که غم و ناامیدی در آن‌ها موج می‌زند.

مصدق در عاشقانه‌هایش کمتر به اکنون و لذت‌بردن از زمان حال می‌اندیشد، بلکه غالباً با نگاهی حسرت‌بار به روزگار شیرین وصال در گذشته می‌نگرد یا از جدایی و نبود معشوق در آینده هراس دارد؛ از این‌رو، به‌ندرت با شور و شادمانی، از لحظات بودن در کنار یار سخن می‌گوید. اشتیاق و آرزوی شاعر برای بازگشت ایام وصال و روزهای خوش گذشته، در کنار ناممکن بودن این آرزو، دل‌تنگی، اندوه و حسرتی عمیق را در شعر او پدید می‌آورد؛ حسرت روزها و شب‌هایی که فاصله‌ای بین شاعر و یار نبوده؛ شب‌هایی که مانند خوابی خوش گذشتند و دیگر باز نمی‌گردند:

- چه شبی بود و چه فرخنده شبی

آن شب دور که چون خواب خوش از دیده پرید

کودک قلب من این قصه شاد

از لبان تو شنید:

زندگی زیبایی است ... « (آبی، خاکستری، سیاه: ۵۰)

شاعر روزهای خوش وصال را به خاطر می آورد و به یاد آن شور و مستی، در کنار رود زندگی گام برمی دارد و ایام تلخ جدایی را سپری می کند؛ عاشقی که جز سایه ای لرزان، چیزی از او نمانده است:

- سایه ای لرزان

مست آن جامی که نوشیده است

یاد آن لبها که در رؤیای مستی بخش، بوسیده است

در کنار رود می سپارد گام

می رود آرام (شبی بر ساحل زنده رود: ۳۷۹)

آنچه شاعر را در این اندوه و دل تنگی، زنده نگاه می دارد، امید و آرزوی بازگشت یار و تکرار آن روزهای شیرین است. شاعر همواره از آینده ای که معشوق در آن نباشد و این آرزو و اندک امید نیز از بین برود، در هراس است:

- اگر تو بازنگردی

قناریان قفس - قاریان غمگین را -

که آب خواهد داد؟

اگر تو بازنگردی

بهار رفته

در این دشت بر نمی گردد (از جدایی ها: ۲۷۳)

با این حال، عشق با تمام دردها، رنجها و ناکامی هایش، برای مصدق انگیزه اصلی زندگی است. او از نبود مجنون ها - عاشقان واقعی - در روزگار خود حکایت می کند و از فراموشی عشق های پر شور و راستین در زمان خود شکایت می کند:

- دیگر زمان، زمانه مجنون نیست

فرهاد آن شور عشق

عشق به شیرین را

از یاد برده است (در رهگذار باد: ۱۷۱)

وطن و دریغ از روزگاران خوش گذشته

همان طور که گفته شد، یکی از درون‌مایه‌های اصلی شعر مصدق، مسائل سیاسی-اجتماعی است. ترکیب این مضامین با عشق و احساس و تخیل، نوعی رمانتیسم اجتماعی را در شعر مصدق پدید آورده است. «موج اجتماعی-سیاسی دهه سی به حوزه شعر رمانتیک گام نهاد. اشعار سیاسی-عشقی با قالب‌های قدیمی و جدید با فقرنگاری‌های روشن‌فکران ساده‌انگار فراوان شد. شاعرانی چون شاملو، ...، ابتهج، مشیری، حمید مصدق و سیمین بهبهانی از این گروه‌اند» (تسلیمی، ۱۳۸۷: ۳۳).

مصدق را باید یک شاعر ملی‌گرا به‌شمار آورد؛ شاعری که همواره دغدغه ایران و آزادی و آبادانی آن در شعرش دیده می‌شود. او به‌نشانه انتقاد و اعتراض به نابسامانی کشور و تسلط دیو استبداد، با دریغ و حسرت از روزهایی یاد می‌کند که آزادی، آرامش و سرزندگی در این کشور حاکم بود؛ کشوری که اکنون تنها دشتی سوخته و در حسرت باران است:

- من از کدام دیار آمدم که هر باغش
هزار چلچله را گور گشت و بی‌گل ماند ...
گذشت تابستان
دگر بهار نیامد
و شهر پریشیده
بی‌بهاران ماند

و دشت سوخته در انتظار باران ماند (از جدایی‌ها: ۳۲۳)

شاعر همچنین از شهدای راه آزادی با حسرت و دریغ یاد می‌کند؛ مبارزانی که در راه سرنگونی استبداد، تلاش بسیار کردند، اما اکنون که روز پیروزی است، در خاک خفته‌اند:

- تمام مزرعه از خوشه‌های گندم پر
و هیچ دست تمنا
دریغ، سنبله‌ها را درو نخواهد کرد

دروگران همه پیش از درو
درو شده‌اند (از جدایی‌ها: ۲۸۹)

پیش‌تر گفته شد که میان اسطوره و نوستالژی جمعی پیوندی عمیق است. برخی بر آن‌اند که اسطوره دربردارنده آرزوهای دوران کودکی بشر است؛ هر قوم در دوران پیش از تاریخ حیاتش، از آرزوهای چیزهای توهم‌آمیزی می‌سازد که در دوران تاریخی به صورت اسطوره نمایان می‌گردند ... بدین‌گونه اسطوره بازمانده یا اثر و ردپای زندگانی روانی دوران کودکی هر قوم و خواب، اسطوره هر فرد است» (آبراهام، ۱۳۷۷: ۱۴۵). در کنار پذیرش این نظر، باید به این حقیقت اشاره کرد که تمام داستان اسطوره، این نیست. اسطوره پیش از آن و مهم‌تر از آن، دربردارنده آرزوی بازگشت به کودکی روح جمعی است؛ دوران سادگی‌های بیشتر، سازندگی انسان و تخریب کمتر. از این‌روست که نخستین منظومه مصدق (درفش کاویان) با خاطره‌ای از دوران کودکی و قصه‌گویی مادر آغاز می‌شود. «این درآمیختگی منظومه با مفهوم «مادر» - که نماد وطن است - تأکیدی بر نوستالژی شاعر و گرایش روانی و فکری او به گذشته‌های دور یا دوران کودکی و شادمانی خودش است و به عبارت دیگر، دوران کودکی و کامرانی قوم ایرانی» (ابومحسوب، ۱۳۸۰: ۱۰۲).

- دریغ از کودکی

- آن دوره آرامش و شادی -

دریغ از روزگار خوب آزادی (درفش کاویان: ۷)

آنچه مسلم است، این است که میان کاربرد اسطوره و واقعیت‌های سیاسی-اجتماعی روز، ارتباطی مستقیم برقرار است. «کاربرد اسطوره حتی در دوره‌های متأخر هنگامی بیشتر ضروری می‌شده است که اظهار برخی از واقعیت‌های اجتماعی به روشنی، خطرناک یا محال نموده است؛ واقعیت‌هایی که آدمی آرزومند و خواستار حفظ و حراست آنها بوده یا متقابلاً محو و نابودکردنشان را می‌طلبیده است. هنگامی که لازم آید پاره‌ای از واقعیت‌ها از انتقاد و اعتراض مصون بماند یا برعکس، اعتراض به واقعیتی یا طغیان بر مناسباتی مطرح شود، تبیینشان برعهده اساطیر نهاده می‌شود» (ستاری، ۱۳۵۴: ۲۰۸). در شعر مصدق نیز، خصوصاً در نخستین

منظومه‌اش (درفش کاویان)، استفاده از اساطیری مانند کاوه، دارا، جمشید، حلاج، اسکندر، چنگیز و ... برای بیان مسائل سیاسی- اجتماعی روزگار دیده می‌شود:
 - همیشه کشور دارا خراب از اسکندر
 هماره ملکت جم زیر چنگ چنگیز است (از جدایی‌ها: ۳۶)

از نمونه‌های نوستالژی جمعی در شعر مصدق، حسرت به دوران بیداری، آگاهی، ظلم‌ستیزی و آزادی‌خواهی در ایران است که با انتقاد و اعتراض به حاکمیت استبداد و سرکوب‌اندیشه و اظهار عقیده پیوند می‌خورد. «درفش کاویان» حسرت روزگاری است که مبارزان برای رهایی از بند استبداد، از جان خود نیز می‌گذشتند. از نگاه مصدق، قیام کاوه نیز در نتیجه حسرت و آرزوی بازگشت به گذشته پرشکوه ایران است؛ از این‌رو، او برای احیای آن گذشته و رهانیدن جوانان از بند ستم ضحاک، تلاش می‌کند:

- و کاوه
 سکوت خویش را بشکست و این‌سان گفت:
 گذشت سال‌های سال
 که دل‌هامان تهی گشته است از آمال
 اجاق آرزوها کور
 چراغ عمرمان بی‌نور
 تن و جانمان، اسیر بند (درفش کاویان: ۱۷)

حسرت از دست‌رفتن ارزش‌ها

جدا از این نظر که حسرت از دست‌رفته‌ها را صفت روحی فردی و جمعی بشر در طول تاریخ می‌دانند، به‌طور خاص نیز این حسرت را صفت روحی سرآمدان و روشنفکران سنتی در برخورد با دنیای مدرن می‌دانند. این دسته، اعتقاد دارند نوستالژی از پدیده‌های عصر جدید و حاصل سرخوردگی روشنفکران از دنیای مدرن است و حسرت ارزش‌ها و سنت‌های از دست‌رفته. «مدرن‌بودن، یافتن خود در محیطی است که به ما وعده ماجرا، قدرت، لذت، رشد، دگرگونی خود و جهان را می‌دهد و درعین‌حال، همه چیزهایی را که داریم، همه چیزهایی را که می‌دانیم،

همه چیز که هستیم [را] در معرض نابودی قرار می‌دهد ... مدرنیته ما را به ورطهٔ فروپاشی و نوسازی دائمی، مبارزه و تناقض، ابهام و دلتنگی می‌افکند. مدرن بودن بخشی از جهانی است که در آن همان‌گونه که مارکس گفته است، همه چیز دود می‌شود و به هوا می‌رود» (کالینیکوس، ۱۳۸۲: ۶۰). ژان ژاک روسو معتقد است فساد از تمدن ناشی می‌شود. راه علاج و چاره‌ای که روسو برای مقابله با فساد و انحراف در جوامع پیشنهاد می‌کند «عبارت معروف «بازگشت به طبیعت» است، بازگشت به آن چیزی که آن را «حالت اجتماعی اولیه» می‌نامد» (فورست، ۱۳۸۰: ۵۵).

در شعر حمید مصدق نیز حسرت نابودی ارزش‌های انسانی و دعوت به احیای این ارزش‌ها را می‌توان دید. یکی از ارزش‌هایی که مصدق بسیار بر آن تأکید دارد و از کمرنگ شدن آن در دنیای امروز شکایت می‌کند، مهر و محبت است. واژه «مهر» و «مهربانی» در سروده‌های مصدق بسامد بالایی دارد. این مهربانی گاه جنبهٔ شخصی دارد - مانند مواردی که شاعر از معشوق در گذشته مهربان و اکنون نامهربان خود گله می‌کند:

- تو مهربان بودی

آغاز ماجرا، اما ...

تو ای برازنده!

بر این ز مهر تو محروم

نظر توانی کرد؟ (از جدایی‌ها: ۲۶۳)

گاه نیز شاعر از دل‌تنگی‌اش برای عزیزی سخن می‌گوید که برایش نماد صداقت و مهربانی و معصومیت بوده و دیگر حضور ندارد:

- دلم برای کسی تنگ است

که آفتاب صداقت را به مهمانی گل‌های باغ آورد

دلم برای کسی تنگ است

که همچو کودک معصومی

دلش برای دلم می‌سوخست

و مهربانی را

نثار می‌کرد (از جدایی‌ها: ۲۸۰-۲۸۱)

گاه نیز این حسرت، رنگ اجتماعی به خود می‌گیرد و همراه با اعتراض به دنیای امروز و واژگونی ارزش‌هایی چون مهربانی و دوستی، اعتماد، تفاهم، مردانگی، عشق و ... است؛ دنیایی که در آن کینه، بی‌اعتمادی و نیرنگ حکومت می‌کند:

- سخن از متلاشی‌شدن دوستی است

و عبث‌بودن پندار سرورآور مهر (آبی، خاکستری، سیاه: ۶۸)

- ای داد ...

دیگر به اعتماد که باید بود؟

دیوار اعتماد فرو ریخت (در رهگذار باد: ۸۹)

در شعر مصدق این دریغ و حسرت با ناامیدی پیوند می‌خورد، چراکه شاعر امیدی به تحقق دوباره ارزش‌ها در دنیای امروز ندارد:

- دیگر به آن تفاهم مطلق، هرگز نمی‌رسیم ...

دیگر شکوفه‌های عشق و شهامت را

از شاخسار شوق نمی‌چینیم (در رهگذار باد: ۱۲۴)

همچنان‌که گفته شد، زمینه‌های نابودی ارزش‌ها را تا حد زیادی باید در ویژگی‌های مدرنیسم و تقابل آن با سنت‌ها و گرفتاری بشر در عصر هیاهو، آهن و سرعت جستجو کرد. در رمانتیسم، بازگشت به گذشته و احیای سنت‌ها و ارزش‌ها و انتقاد و عصیان علیه نظام سرمایه‌داری و جامعه صنعتی مدرن را می‌توان دید. در آثار برخی نویسندگان و شاعران رمانتیسم، مانند گسز، «آنچه بیش از همه جلب توجه می‌کرد، عشق به طبیعت و زندگی چوپانی و آرزوی سعادت رؤیایی و جستجوی زیبایی در این زندگی بدوی و چوپانی بود» (سیدحسینی، ۱۳۸۷: ج ۱، ۱۷۳).

در شعر مصدق نیز اعتراض به دنیای جدید و آرزوی بازگشت به دوران نخستین بشر دیده می‌شود:

- اگر زمانه به این‌گونه

پیشرفت این است،
مرا به رجعت تا غار
مسکن اجداد
مدد کنید (از جدایی‌ها: ۲۹۵)

مدرنیسم و زندگی ماشینی، یار و غمخواری برای انسان باقی نگذاشته است؛
در نتیجه شاعر به حال فرهاد و مجنون که گرفتار عصر سرعت و آهن نبودند و در
عصر یگانگی انسان با طبیعت می‌زیستند، حسرت می‌خورد:

- مجنون برای خویش بیابان داشت
و می‌گذاشت
با جمله وحوش
راز دل خویش در میان.
فرهاد با ضربه‌های تیشه
اندوه عشق را با کوه می‌سرود.
امروز
در شهر و در بیابان
طومار جاده‌هاست
- انبوه‌زار سرعت و آهن -

و نیست با هیچ‌کس، توان شنیدن (شیر سرخ: ۳۸۸-۳۸۹)

حسرت دوران کودکی و جوانی

یکی دیگر از نمونه‌های نوستالژی در شعر مصدق، یادآوری خاطرات شیرین کودکی
و جوانی است. واژه «کودک» به‌عنوان نماد پاکی، سادگی، معصومیت، شور و
شادمانی، آرامش، آزادی، مهربانی و صفا، در شعر مصدق بسیار به‌کار رفته است:

- من تو را خواهم برد
به عروسی عروسک‌های
کودک خواهر خویش،
که در آن مجلس جشن

صحبتی نیست ز دارایی داماد و عروس
 صحبت از سادگی و کودکی است
 چهره‌ای نیست عبوس (آبی، خاکستری، سیاه: ۴۹)

بدین ترتیب، «کودک در شعر مصدق بیانگر وارستگی کامل از طریق صفا و صمیمیت است، اما تا زمانی که این انسان تحت تأثیر محیط (کوچه) قرار نگیرد» (ابومحوب، ۱۳۸۰: ۱۸۰).

همچنان که گفته شد، گاه نیز حسرت دوران کودکی با اسطوره بازگشت به روزگار نخستین و ابتدایی زندگی بشر پیوند می‌خورد؛ مانند آنچه در ابتدای «درفش کاویان» می‌بینیم:

- دریغ از کودکی
 آن دوره آرامش و شادی
 دریغ از روزگار خوب آزادی (درفش کاویان: ۷)
 - کنار بستر من مام ...
 برایم داستان از روزگار باستان می‌گفت ...
 دریغی دارم از آن روزگاران خوش‌آغاز
 سیه فرجام (همان: ۳۶)

در شعر مصدق یاد از دوران خوش جوانی - خصوصاً خاطرات بودن با یار - نیز دیده می‌شود:

- او مرده است در من و دیگر وجود او
 از یاد رفته است
 اینک من با عصای پیری خود در دست
 از مزار عهد جوانی خویشتن دیدار می‌کنم (در رهگذار باد: ۱۴۸-۱۴۹)

اندوه هبوط

نوستالژی، صفت همیشگی انسان بوده است. درست از زمانی که خلقت آغاز شد و ماشین زمان به حرکت درآمد و گذشته شکل گرفت، حسرت از دست‌رفته‌ها معنا پیدا

کرد. مطمئناً قدیمی‌ترین و فراگیرترین این حسرت‌ها در روح جمعی بشر، هبوط و رانده شدن آدم (ع) از بهشت بوده است. «در این حالت شاعر احساس می‌کند از اصل خود دور شده است و مانند یک تبعیدی در این «غریبستان» زندگی می‌کند» (شریفیان، ۱۳۸۷: ۶۶). این حسرت که در نتیجه جدایی از عالم معنا و دوری از آن معصومیت نخستین، به انسان دست می‌دهد، در شعر حمید مصدق غالباً با گله و شکایت فلسفی شاعر از گرفتار شدن در زندان رنج و عذاب این دنیا پیوند می‌خورد:

- آه ای پدر مگر
گندم چقدر شیرین بود؟ ...
سیب سرخ و سوسه، حوا را
در دامن فریب، چرا افکنند؟ ...
آری عقاب شیطان را
من در بهشت دیدم
و نیز رنج آدم و حوا را
در این زمین زندان
و رنج جاودانه انسان (در رهگذار باد: ۹۴-۹۵)

همچنان که دیده می‌شود، حمید مصدق برخلاف برخی شاعران، مانند حافظ که غالباً با نگاهی مثبت به آمدن انسان به این کره خاکی می‌نگرند، با نگاهی سیزیف‌وار هبوط را مایه گرفتار شدن ابدی انسان در دام رنج و اندوه می‌داند:

- انسان
افسانه مکرر اندوه و رنج را
تکرار می‌کند (در رهگذار باد: ۱۵۷)

پی‌نوشت‌ها

۱- در نوشتن زندگی‌نامه حمید مصدق، از کتاب «در های وهوی باد» استفاده شده است.

۲- واژه نوستالژی در سال ۱۶۸۸ به وسیله «یوهانس هافر»، پزشک سوئیسی، وضع شد. دلیل این امر، نامگذاری احساس غربتی بود که سربازان سوئیسی و همچنین

سربازان سایر کشورها، دور از خانه داشتند. سربازانی که با شنیدن آهنگ‌های محلی و خوردن سوپ‌های ساده بومی، واکنش نشان می‌دادند (کلاهیجان، ۱۳۸۶: ۱۱).

۳- نمونه‌های شعری‌ای که در مقاله حاضر از حمید مصدق ذکر شده، تماماً برگرفته از مجموعه کامل اشعار او با عنوان «... تا رهایی» است.

نتیجه

ترکیب عشق و سیاست از ویژگی‌های اصلی شعر مصدق است. شاعری که هم رمانتیسم تغزلی و هم رمانتیسم اجتماعی در شعرش نمودی بارز دارد. یاد از گذشته، همراه با حسرت و دل‌تنگی (نوستالژی)، از مضامین رایج در مکتب رمانتیسم است؛ از این‌رو، نوستالژی در هر دو حیطه شعر عاشقانه و سیاسی-اجتماعی، در آثار مصدق جایگاهی برجسته دارد.

نمودهای نوستالژی فردی را در شعر مصدق، بیش از همه در عاشقانه‌ها و پس از آن، در یاد از دوران کودکی و جوانی می‌توان دید. مصدق شاعر غم و درد عشق و اندوه و رنج فراق است. او در عاشقانه‌هایش غالباً یا با حسرت از روزهای خوش با یاربودن یاد می‌کند، یا از بر باد رفتن آرزوها و اندک امیدی که به تکرار آن روزها دارد بیمناک است؛ از این‌رو، کمتر به اکنون می‌پردازد.

یاد از دوران خوش کودکی و پاکی، معصومیت، شور و شادمانی و آرامش آن، در شعر مصدق بسیار دیده می‌شود. این نوستالژی فردی گاه نیز با اسطوره بازگشت به روزگار نخستین زندگی انسان پیوند می‌خورد و رنگی بشری به خود می‌گیرد. حسرت دوران خوش جوانی در شعر مصدق رنگی عاشقانه دارد و با یاد از ایام وصال همراه است.

در اشعار سیاسی-اجتماعی مصدق، نوستالژی جمعی به صورت‌های گوناگون - مانند یاد از روزگار حاکمیت آزادی، آرامش و دادگری بر ایران و حسرت سپری شدن دوره مبارزانی چون کاوه - همراه با شکایت از یأس و تسلیم مردم در برابر ستم، نمود پیدا می‌کند. مصدق برای بیان این مضامین، با در نظر داشتن پیوند عمیق اسطوره با نوستالژی جمعی، از اساطیری چون کاوه، جمشید، ضحاک، اسکندر، حلاج و ... بهره می‌گیرد.

اعتراض به کم‌رنگ‌شدن ارزش‌های انسانی در دنیای ماشینی امروز و یاد از روزگار اقتدار این ارزش‌ها، از دیگر نمودهای نوستالژی در شعر مصدق است که گاه در قالب اعتراض به مدرنیسم و آرزوی بازگشت به روزگار غارنشینی دیده می‌شود. همچنین، اندوه ناشی از هبوط حضرت آدم (ع) و شکوه از گرفتارشدن انسان در زندان عذاب و رنجی ابدی با نام زندگی، در شعر مصدق به صورتی سیزیفوار دیده می‌شود.

منابع و مأخذ

- آبراهام، کارل. (۱۳۷۷). «رؤیا و اسطوره». ترجمه جلال ستاری. *جهان اسطوره‌شناسی*. چاپ اول. تهران: نشر مرکز.
- آریانپور، منوچهر. (۱۳۸۰). *فرهنگ پیشرو آریانپور (انگلیسی - فارسی)*. چاپ اول. تهران: جهان رایانه.
- ابومحبوب، احمد. (۱۳۸۰). *در های وهوی باد (زندگی و شعر حمید مصدق)*. چاپ اول. تهران: نشر ثالث.
- باطنی، محمدرضا. (۱۳۸۰). *فرهنگ معاصر (انگلیسی - فارسی)*. تهران: فرهنگ معاصر.
- ترانر، براین. (۱۳۷۷). «حسرت‌زدگی، پسامدرنیسم و نقد فرهنگ توده». ترجمه محبوبه مهاجر. *فصلنامه ارغنون*. ش ۱۳. صص ۲۴۷-۲۶۴.
- تسلیمی، علی. (۱۳۸۷). *گزاره‌هایی در ادبیات معاصر ایران (شعر)*. چاپ دوم. تهران: اختران.
- ثروت، منصور. (۱۳۸۵). *آشنایی با مکتب‌های ادبی*. چاپ اول. تهران: سخن.
- داد، سیما. (۱۳۸۰). *فرهنگ اصطلاحات ادبی*. تهران: مروارید.
- زرقانی، مهدی. (۱۳۸۳). *چشم‌انداز شعر معاصر ایران*. تهران: نشر ثالث.
- زمردیان، رضا. (۱۳۷۳). *فرهنگ واژه‌های دخیل اروپایی در فارسی*. تهران: آستان قدس رضوی.

- ستاری، جلال. (۱۳۵۴). *پیوند عشق میان شرق و غرب*. چاپ اول. تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- سه‌یر، رابرت و میشل لووی. (۱۳۷۳). «رمانتیسم و تفکر اجتماعی». ترجمه یوسف ابادری. *فصلنامه ارغنون*. سال ۱. ش ۲. صص ۱۱۹-۱۷۴.
- سیدحسینی، رضا. (۱۳۸۷). *مکتب‌های ادبی*. ج ۱. تهران: نگاه.
- شریفیان، مهدی. (۱۳۸۶-۸۷). «بررسی فرایند نوستالژی غم غربت در اشعار فریدون مشیری». *فصلنامه پژوهش‌های علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)*. سال ۱۷ و ۱۸. ش ۶۸ و ۶۹. صص ۶۳-۸۵.
- عالی عباس‌آباد، یوسف. (۱۳۸۷). «غم غربت در شعر معاصر». *نشریه علمی-پژوهشی گوهرگویا*. ش ۶. صص ۱۵۵-۱۸۰.
- فورست، لیلیان. (۱۳۸۰). *رمانتیسم*. ترجمه مسعود جعفری. چاپ اول. تهران: نشر مرکز.
- کالینیکوس، آکس. (۱۳۸۲). *نقد پست‌مدرنیسم*. ترجمه اعظم فرهادی. چاپ اول. مشهد: نشر نیکا.
- کلاهیجان، فاطمه. (۱۳۸۶). *نوستالژی در شعر کلاسیک عرفانی*. (رساله دکتری). دانشگاه تربیت معلم (تهران).
- لنگرودی، شمس. (۱۳۷۰). *تاریخ تحلیلی شعر نو*. تهران: نشر مرکز.
- مختاری، محمد. (۱۳۷۷). *هفتادسال عاشقانه‌ها*. تهران: تیراژه.
- مصدق، حمید. (۱۳۷۸). *تا رهایی (منظومه‌ها و شعرها)*. تهران: نشر زریاب.